

# پیرامون «رژیم چنج» سلطنت طلبان

تعداد صفحات  
۱

حامد شیرازی



گفته می‌شود بخشی از مردم ایران در حال حاضر به رضا پهلوی و حلقه‌ی اطرافیان او برای رهایی از وضع موجود چشم دوخته‌اند. آن‌ها از بهبود شرایط اقتصادی و سیاسی و اصلاحات ناامید شده‌اند، کوهی از اخبار بد و ناراحت‌کننده زندگی را برای آن‌ها سخت کرده است، و آلترناتیو جدی برای برون‌رفت از این وضع نمی‌بینند. سلطنت‌طلبی هر چند بعد از انقلاب طرفداران ثابت خودش را در ایران و بیشتر در خارج از کشور داشته، اما هسته‌ی کوچکی بود و چندان به‌چشم نمی‌آمد و در مسائل سیاسی روز، دست‌کم تا سال ۱۳۹۶، چندان صحبتی از آن به میان نمی‌آمد. با این حال، این گرایش طی این سال‌ها به‌دلایل مختلف تا حدی رشد کرده؛ آلترناتیوی را متصور است، چهره‌ی شناخته‌شده‌ای دارد، از منابع مالی زیاد برخوردارست، و به لطف آن منابع، برخلاف بسیاری از گروه‌های دیگر، دارای رسانه‌های بزرگی است. از این‌رو، این گرایش طیفی از طرفداران قدیمی خود را دارد، و البته طیف بزرگ‌تری از مردم، که هرچند شاید به آن نه لزوماً به‌عنوان یک ایده‌آل، بلکه به‌عنوان انتخابی بین بد و بدتر، یا شاید به‌عنوان انتخابی برای پاره‌کردن زنجیر — ولو آن‌که شاید باعث به‌زنجیرشدن دوباره بشود — نگاه می‌کنند.

بدون این‌که بخواهیم کاستی‌ها و ضعف‌های بسیاری از کنشگران انقلاب ۵۷ را توجیه کنیم، باید پرسید طرفداران قدیمی سلطنت یا طیف نخست سلطنت‌طلبان که همه را محکوم می‌کنند، چون در آن زمان تقریباً همه بر علیه دیکتاتوری شاه بودند، خودشان در آن زمان کجا بودند؟ این‌طور به نظر می‌رسد که بسیاری از آن‌ها در اولین فرصت فرار را به دفاع از میهن ترجیح دادند و پول‌ها و جواهرات بسیاری را از ایران خارج کردند. امروز نیز درحالی‌که در تمام این مدت یکی از پایه‌های تبلیغاتی آن‌ها تخریب همه جز خودشان بوده، از دشمنان ایران درخواست کمک می‌کنند.

از این‌رو همبستگی با آن‌ها «به‌خاطر ایران» انتظار زیادی است. اما به‌خاطر درد و رنجی که طیف دوم و در واقع طرفداران مستأصل و متأخر سلطنت و همه‌ی ما دچار آن هستیم باید حداقل پرسید که چطور این گرایش می‌تواند پیروز بشود و اگر پیروز بشود، چقدر امکان دارد که اوضاع بهتر یا بدتر بشود؟

## چه می‌خواهند؟

پاسخ به این سؤال به چند دلیل مشکل است: همه‌ی حرف‌ها را یک جا یک بنیاد یا فردی واحد نمی‌زند، و حرف‌های مختلفی که می‌گویند با هم در تناقض است. برای مثال، رضا پهلوی دو سال پیش در [مصاحبه‌ای](#) نسبتاً صریح می‌گوید: جای من و خانواده‌ی من در آمریکاست. برای چه به ایران بروم و جان خودم را در خطر بیاندازم؟ اما یک هفته بعد حرف‌اش را پس می‌گیرد. او در سخنرانی اخیرش تأکید می‌کند که رهبر نیست، اما در «دفترچه‌ی دوران اضطرار» او را رهبر دوران گذار شناخته‌اند. در «همایش ملی برای نجات ایران» در مونیخ تنها چهار خواسته‌ی کلی مطرح شد. گفته می‌شد این همایش جایی‌ست که همه، حتی مخالفان پهلوی، «برای ایران» گرد هم بیایند. ولی در بیرون سالن مرگ مخالفان را فریاد می‌زدند. در انتهای همایش رضا پهلوی به «برنامه‌ی اضطراری» به‌عنوان بخشی از استراتژی خود اشاره می‌کند. چند روز بعد «دفترچه‌ی دوران اضطراری» را گروه «اتحادیه‌ی ملی برای دموکراسی در ایران»، که گروهی راست‌گرا است، بدون مشورت با «همه» منتشر می‌کند.

پس چاره‌ای نداریم جز این‌که خواسته‌های اصلی سلطنت‌طلبان را از میان تمام حرف‌های متناقض افراد مختلف تشخیص دهیم. به‌طور کلی می‌توان گفت هدف آن‌ها بازگشت به دوران پهلوی دوم است و تصویری که بسیاری از ایرانیان بعد از ۴۵ سال با فراموشی و کمرنگ‌شدن اشکال‌های آن دوران در ذهن خود دارند: ایرانی یک‌پارچه که در آن پادشاهی برقرار است و هرکس بر اساس جایگاه خود برای شکوفایی ایران می‌کوشد. کم‌وکاستی‌هایی هست، اما قرار است وضع بهتر بشود. اختلاف در درآمد و جایگاه اجتماعی هست و خواهد بود، اما این اختلاف کم است و ایرانیان با لباس‌ها و اعتقادات متفاوت، با لبخند کنار هم زندگی می‌کنند. و شاه مانند پدری، با عدل و بینشی پهناور، این مجموعه را هدایت می‌کند — هر چند شاید گاهی با اخم و با مشت محکم — تا ایران به غایت خود، به شکوه «تمدن بزرگ»، برسد.

به‌زبان امروزی، آن‌ها در سیاست به‌دنبال نخبه‌گرایی هستند و مردم از ابتدا قرار نیست به‌جز در مسائل کلی در تصمیم‌ها دخالتی بکنند. دفترچه‌ی دوران اضطرار نیز نقشی برای تشکل‌های مردم در فردای روز پیروزی قائل نشده است. بر اساس این

دفترچه، «نهاد خیزش مردمی» قوهی مقننه خواهد بود که اعضای آن (هموندان) از قبل از «انقلاب» ایشان (احتمالاً در حال حاضر هم) به صورت مخفی مشخص شده‌اند و تصمیم‌های آن باید به تأیید رهبری یعنی آقای پهلوی برسد. در ۱۸ الی ۳۶ ماه (یا حتی بیشتر بر اساس شرایط) که «دولت موقت» «شورای ملی خیزش» و «دیوان گذار» حکومت را در دست دارند، مردم هیچ گونه مشارکتی در انتخاب اعضا، در نوشتن قانون اساسی و در گرفتن تصمیم‌ها ندارند و تنها در پایان دوران گذار برای انتخاب قانون اساسی و نوع حکومت در همه‌پرسی شرکت می‌کنند [دفترچه‌ی دوران اضطرار صص ۶-۱۲].

آن‌ها سکولار هستند و در ظاهر از آزادی‌های فردی به‌ویژه برای زنان و اقلیت‌های دینی دفاع می‌کنند. برای ایشان تمامیت ارضی مهم است. و از همه مهم‌تر آن‌ها به دنبال توسعه‌ی اقتصادی هستند. از آن جایی که گرایش نولیبرالیستی<sup>۱</sup> در کشورهای غربی غالب است، این توسعه را می‌توان همان «مدّ»ی در نظر گرفت که در نظریه‌ی نولیبرالیسم تمام «قایق‌ها» را بالا می‌برد.<sup>۲</sup> بر اساس دفترچه‌ی دوران اضطرار، این توسعه‌ی اقتصادی در اثر خصوصی‌سازی و نظارت نخبگانی که از خارج کشور جذب می‌شوند پیش خواهد رفت.

## چگونه؟

گرایش سلطنت‌طلب در این جا هم به صراحت مشخص نمی‌کند که عامل این تغییر کدام نیروی اجتماعی خواهد بود. گاه این گونه می‌نماید که این گرایش به دنبال تغییر از پایین و انقلاب سیاسی یا شورش توده‌ای است. رضا پهلوی مشخصاً این موضوع را در مصاحبه‌های مختلف خود اعلام کرده است [ایران اینترنشنال؛ و روزنامه‌ی بیلد آلمان، ۳۰ ژوئیه ۲۰۲۵] و فراخوان‌های او در گذشته هم همین تصور را می‌دهند. در این سناریو، مردم قرار است در صورت بی‌ثباتی رژیم بر اثر تحریم‌ها یا جنگ، جمهوری اسلامی را براندازند، آن را تقدیم گروهی کنند که خودخوانده در خارج از کشور آمادگی رهبری آن‌ها را اعلام کرده، و پس از آن خیابان‌ها را خالی کنند. در عین حال این گرایش نه تنها در پی ریزش کارمندان و عوامل دون پایه و میانی رژیم است،

بلکه وانمود می‌کند به دنبال ایجاد هسته‌هایی در سپاه و ارتش برای ترور سران رژیم و کودتاست. رضا پهلوی از دو سال پیش به این موضوع اشاره می‌کرد. ایجاد شبکه‌ای برای ارتباط با عوامل رژیم در «ایران‌اینترنشنال» از جمله کارهایی است که سلطنت‌طلبان در این راستا کرده‌اند. و دست آخر یک «رژیم چنج» در پی مداخله‌ی نظامی اسرائیل و آمریکا نیز مد نظر است. رضا پهلوی هر چند از حمله‌ی اسرائیل دفاع می‌کند، در مصاحبه‌ی اخیرش می‌گوید شروع حمله به او ربطی ندارد و او نخواست یک دولت خارجی به ایران حمله کند. ولی اگر اسرائیل تصمیم بگیرد که «رژیم چنج» کند، مسلماً او و هواداران‌اش آماده خواهند بود. در حالی که آقای پهلوی دو سال پیش با نتانیاهو گفت‌وگو و در مجلس اسرائیل نیز سخنرانی کرد. (برای یادآوری، چند روز بعد از صحبت آقای پهلوی در مجلس آن کشور، در همان مجلس تجزیه‌ی ایران را مطرح کردند).

بیایید بررسی کنیم که هر کدام از راه‌های موردنظر ایشان تا چه میزان عملی است. براندازی به دست توده‌ی مردم تا امروز موفقیت‌آمیز نبوده است. فراخوان‌های آقای پهلوی از روز ۱۴۰م مرگ ژینا تا امروز به جز یکی دو مورد شعاری در خیابان برنیا نگیخته است. جدا از سرکوب و مشکلاتی که مردم برای تغییر از پایین در هر کشوری دارند، جریان‌های راست سکولار در تاریخ پایگاه مردمی مبارز تربیت نکرده و عامل تغییر نبوده است. راست افراطی یا در دموکراسی و با وعده‌های پوپولیستی به قدرت رسیده، یا با کودتا علیه دموکراسی. این مسئله را هم باید در نظر داشت که پایگاه راست افراطی در ایران به دو دلیل لزوماً حامی گرایش-براندازی به رهبری آقای پهلوی نیست. اول، مسئله‌ی ملی است. این خاندان به خاطر گذشته‌ی خود در ضدیت با مطالبات به حق جوامع ملی و از طرف دیگر ایران‌شهرگرایی این گرایش، به احتمال قوی نمی‌تواند راست افراطی غیرفارس را به دور خود جمع کند. دوم، به خاطر گرایش سکولار و طرفداری کلامی این دسته از بخشی از حقوق زنان، توده‌های مذهبی که در تاریخ جزو طرفداران اصلی راست افراطی بوده، میانه‌ی خوبی با آن نخواهند داشت. این مشکلات علاوه بر تمام کوشش‌هایی است که طرفداران این طیف در این سال‌ها برای مقابله با جنبش‌های مردمی کرده‌اند.

کودتای طرفداران رضا پهلوی در داخل سپاه و ارتش بسیار بعید و دور از ذهن می‌نماید. هر چند ما از اوضاع و احوال درونی رژیم چندان آگاه نیستیم، اما تاکنون سرنخی از احتمال وقوع چنین رویدادی نبوده است. رژیم در جنبش «زن، زندگی، آزادی» و در جنگ ۱۲ روزه یک‌پارچگی نسبی خودش را حفظ کرد. در واقع، رضا پهلوی در اظهارات اخیرش، اعلام کرد که تمرکز او بر روی افراد دون‌پایه است که منفعت بیشتری در رژیم آتی خواهند داشت؛ تا آن‌ها به این نتیجه برسند که بهتر است به رژیم فعلی پشت کنند و حتی دست به اعتصاب بزنند.

راه آخر دخالت مستقیم خارجی، یعنی «رژیم چنج» به‌دست اسرائیل و آمریکا است. برای تحقق چنین سناریویی، این دخالت باید به میزان مداخله در عراق و افغانستان باشد. همان‌طور که اشاره شد در «دفترچه دوران اضطرار» جایی برای تشکلهای مردمی در «دوران گذار» در نظر گرفته نشده و قرار نیست مانند سال ۵۷ در کنار ارتش، کمیته، سپاه و بسیج ایجاد شود. در عین حال، این دفترچه یک نیروی نظامی قوی و منسجم را مفروض گرفته تا از روز اول نظم و امنیت را در سراسر کشور برقرار کند؛ و حتی در ۱۰ روز اول در ۲۰ شهر حکومت نظامی اعلام کند [\[دفترچه‌ی دوران اضطرار، ص ۸۴\]](#). جدا از نبود هیچ نشانی از کودتای نظامیان، تصور این‌که چگونه ممکن است در لحظه‌ی سرنگونی جمهوری اسلامی، در ارتش یا سپاه هسته‌ای آماده برای نگاه‌داشتن نظم و امنیت در این وسعت به‌وجود آید بسیار دشوار است. پس بهترین توجیه دفترچه دوران اضطرار این است که از روز اول دست‌کم ۱۰۰ تا ۱۸۰ روز، نیروی نظامی خارجی برای برقراری نظم حاضر باشد. در ضمن، قرار است در اولین روز رابطه با اسرائیل عادی شود [\[دفترچه‌ی دوران اضطرار صص ۴۷ و ۴۶\]](#) و میان خطرات احتمالی خارجی، نام اسرائیل و آمریکا غایب است [\[دفترچه‌ی دوران اضطرار، ص ۸۱\]](#).

به‌طور خلاصه، احتمال براندازی و کودتای داخلی به‌نفع رضا پهلوی کم است و در واقع، پس از حمله‌ی اسرائیل و برگزاری فوری همایش مونیخ و انتشار دفترچه‌ی دوران اضطرار، اصلاً این دو گزینه مطرح نیستند. از نگاه سلطنت‌طلبان، محتمل‌ترین و مطلوب‌ترین گزینه در آینده‌ی نزدیک رژیم چنج به‌دست اسرائیل و آمریکا است.<sup>۳</sup> هرچند رضا پهلوی در مصاحبه‌ی اخیرش می‌گوید رژیم چنج در عراق و افغانستان

خوب نبود، اما اضافه می‌کند که رژیم چنج در آن دو کشور درست اجرا نشد. برآیند گفته‌ها را می‌توان به این صورت برداشت کرد که رضا پهلوی یک کرزای یا چلبی دیگر خواهد بود که این بار برخلاف دفعات گذشته با برنامه‌ای آمده است تا پیروزی رژیم چنج را تضمین کند.

این که آقای پهلوی وکالت بگیرد، خود را رهبری شایسته معرفی کند، گروه‌هایی که از او حمایت می‌کنند برنامه‌ی گذار داشته باشند، از نظر تاریخی ربط چندانی به موفقیت رژیم چنج ندارد. تجربه‌ی رژیم چنج‌های پر شمار آمریکا نشان داده که احتمال اینکه از آن نتیجه‌ی خوبی به دست آید بسیار کم است. کشور عامل به صورت کلی در رژیم چنج سه هدف دارد. کم کردن درگیری‌ها، بهبود روابط اقتصادی، و ادعای کلاسیک یعنی «ایجاد دموکراسی». بررسی‌های نظریه‌پردازان آمریکایی [Ben Denison 2020] نشان می‌دهند که احتمال موفقیت هیچ یک زیاد نیست. دلیل آن تناقضاتی است که رژیم چنج ایجاد می‌کند. فردی که در نتیجه‌ی رژیم چنج سر کار می‌آید، از نگاه مردم وابسته به رژیم خارجی عامل تغییر به حساب می‌آید. اگر بخواهد در انتظار مردم خود را مستقل نشان دهد، با کشور عامل به مشکل برمی‌خورد. بر اساس تجربه، بحران‌هایی که از قبل وجود داشته‌اند، به علاوه‌ی مقاومت بازماندگان رژیم گذشته و نیروهای نیابتی آن، در چند ماه یا سال از بین نمی‌روند. عدم ثبات باعث می‌شود سرمایه‌های خارجی به راحتی وارد کشور نشود و این خود در چرخه‌ای بحران و نارضایتی از حکومت جدید را افزایش می‌دهد. نظریه‌پردازان در باب دموکراسی نشان می‌دهند که از میان ۲۸ رژیم چنج به دست آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم، که به قدرت گرفتن نیروهای تحت حمایت آن انجامیده، تنها ۳ مورد موفقیت‌آمیز بوده است [Downes and Monten 2013]. در دو مورد از این سه،<sup>۴</sup> یعنی آلمان و ژاپن، از قبل سازوکارهای دموکراتیک برقرار بوده است. آلمان قبل از روی کار آمدن هیتلر و قدرت‌گیری نازیسم، از تجربه‌ی دموکراسی برخوردار بود، و هر دو کشور اقتصاد و بوروکراسی دولتی مدرن شده داشته‌اند؛ دست آخر، بر اساس آمار در درازمدت نزدیک نیمی از رژیم چنج‌ها به جنگ داخلی منجر شده‌اند.

## سخن پایانی

همان‌طور که گفته شد، در «دفترچه‌ی دوران اضطراب» جایی برای نهادهای مردمی در نظر گرفته نشده است. این موضوع جای تعجب ندارد. بر اساس روایت گرایش سلطنت‌طلبی از تاریخ، مردم دارای اراده‌ی فکری و سیاسی چندانی نیستند. آن‌ها می‌گویند مردم از سال ۳۲ «گول» تاریخ‌نگاران را خورده‌اند، و در سال ۵۷ هم تحت تأثیر وعده‌های «دروغین» و خلاف «واقعیت» به انقلاب پیوستند. در روایت آن‌ها، قرار نیست مردم طی یک فرایند تاریخی آگاه شوند و از گذشته‌ی خود درس بگیرند. بلکه مردم، به‌جز بهره‌هایی از تاریخ که تنها می‌توانند حکمران را انتخاب کنند، در اساس و بنیاد خود قادر به تشخیص درست سیاسی در دراز مدت نیستند - مردمی که امروز تن به تغییر حکومت می‌دهند، فردا ممکن است باز تحت تأثیر همان «دروغ»ها به کژراهه بروند.

بنابراین، فردای پیروزی این گرایش آزادی سیاسی محدود خواهد شد. با توجه به تجربه‌ی گذشته، جنبش‌های صنفی و کارگری که در حال حاضر در ایران وجود دارند، جنبش‌هایی که به‌دنبال خودمختاری هستند، و البته چپ نیز، سرکوب خواهند شد. در نبود آزادی سیاسی و نهادهای مردمی، عده‌ای نخبه‌ی سیاسی و اقتصادی تصمیم‌گیرنده‌ی امور کشور خواهند شد. بدون این‌که به مردم جوابگو باشند. چون نه قدرت را از مردم گرفته‌اند، نه مردم قرار است از علم سیاست و اقتصاد سر در بیاورند. علاوه‌براین، حکومتی که با رژیم چنج بر سر کار بیاید به‌احتمال قوی تا بن دندان وابسته به غرب خواهد بود. این وابستگی به شکوفایی اقتصادی و جبران کمبودهای ساختاری و محیط زیستی نخواهد انجامید. همان‌طور که در افغانستان و عراق نیانجامید. فعلاً احتمال بروز جنگ داخلی را کنار می‌گذاریم.

خواننده می‌تواند ایراد بگیرد که این یکی از بدترین حالت‌های ممکن خواهد بود؛ با شرایط فعلی مردم فرق چندانی نخواهد داشت؛ و ایران به خاطر تاریخ خود با افغانستان و عراق تفاوت دارد. و از این‌رو می‌توان امیدوار بود که کشور وارد مرحله‌ی موسوم به «دوران گذار» بشود، مانند دوره‌ی پس از انقلاب ۵۷ مدتی آزادی در کشور برقرار شود، حرف‌های ناامیدکننده‌ای که در فضای مجازی شنیده می‌شوند کنار روند، روایت معیوب

از تاریخ به حاشیه رانده شود، و روزه‌ای ایجاد شود تا نیروهای مترقی بتوانند نفسی بکشند و کاری صورت بدهند. قضاوت با آینده خواهد بود.

اما مسئله‌ی دیگری نیز هست. این که رژیم چنج به احتمال زیاد به نتیجه‌ی مطلوب نمی‌رسد، از این جهت نیز مهم است که عامل آن، در اینجا آمریکا و اسرائیل، به راحتی به آن تن نخواهند داد. جدا از حرف‌های متناقض ترامپ و نتانیاهو و همفکران آن‌ها، به نظر نمی‌آید این دو کشور به دنبال رژیم چنج در ایران باشند. یکی از وعده‌های ترامپ کم کردن هزینه‌های جنگ بود و پایگاه رأی ترامپ مخالف جنگ‌های تازه‌ی امریکاست. هر دو حزب دموکرات و جمهوری خواه در آمریکا با رژیم چنج مخالفت زیادی می‌کنند و مردم آمریکا هزینه‌های سنگین آن را تجربه کرده‌اند. در واقع می‌توان گفت جمهوری اسلامی در عرصه‌ی بین‌الملل برای آمریکا تهدید جدی محسوب نمی‌شود. در اسرائیل، ایران بزرگ‌ترین دشمن تلقی می‌شود و تغییر رژیم برای آن مطلوب است، و همچنان احتمال حمله‌ی مجدد آن به زیرساخت‌های ملی و هدف قراردادن سران حکومت وجود دارد. اما اسرائیل با کم‌ترین مقاومت جمهوری اسلامی به گسترش برنامه‌های خود در لبنان و سوریه و غزه ادامه می‌دهد و ظاهراً عجله‌ای برای این کار ندارد. رژیم چنج به وسیله‌ی اسرائیل ممکن است نتیجه‌ی عکس در مردم ایران ایجاد کند و از دشمنی با آن کشور نکاهد. یک اتاق فکر مهم در دانشگاه تل‌آویو در جمع‌بندی خود از جنگ ۱۲ روزه مستقیماً به این موضوع اشاره کرده و تغییر رژیم را منوط به تغییر در داخل ایران، که پیش‌بینی ناپذیر است، می‌داند [Zimmt 2025]. نویسنده توصیه می‌کند که اسرائیل دنباله‌روی آمریکا در پیشبرد توافق هسته‌ای باشد، حتی اگر این توافق تغییر رژیم را عقب بیندازد و به صورت مشخص اسرائیل را از حمایت از اپوزیسیون سلطنت‌طلب بر حذر می‌دارد.

پس احتمال این که پس از رژیم چنج در عرض دو سه سال تمام مشکلات و بحران‌ها حل شوند بسیار کم است. رژیم چنج در بهترین حالت شاید مانند انداختن سکه باشد، برای آمدن چیزی بد به جای بدتر. و احتمال زیادی دارد که رژیم چنجی در ایران صورت نگیرد. در این صورت گروهی که تنها هم‌وغم‌آش در همه‌ی این سال‌ها و به‌ویژه پس از جنبش «زن، زندگی، آزادی» چیزی جز تخریب مخالفان‌اش و تحریف تاریخ

نبوده است، با ایجاد امیدهای واهی در دل مردمی تحت ستم کاری نمی‌کند جز کمک به استمرار وضعیت فعلی و تشدید ناامیدی.

<sup>۱</sup> در واقع برآیند تبلیغاتی که می‌شود، از آن جمله حمله به مصدق، ضدیت کورکورانه با چپ، زیر سؤال بردن تمام وجوه انقلاب ۵۷ و عقلائیت نسل ۵۷، دشمنی با کتاب و شاعران و نویسندگان و روشنفکران، و در حالت کلی نفی هر فرآیند سیاسی که برآمده از مردم و نمایندگان آن‌ها بوده است، می‌تواند گواه بر این باشد که بیشتر با گرایش نولیبرال نخبه‌گرایی سروکار داریم تا با سلطنت‌طلبان که نماینده‌ی توده‌ی مؤثری در این جغرافیا هستند. رضا پهلوی در بسیاری موارد نشان داده که یک پوپولیست است. می‌گوید حاضر بوده در جنگ عراق شرکت کند، در گذشته اشتباهات پدر خود را قبول کرده است، بارها پدر خود را «سوسیالیست» خطاب کرده است [در مورد آخر نگاه کنید به مصاحبه با روزنامه‌ی بیلد آلمان، ۳۰ جولای ۲۰۲۵]، و از چپ‌ها دعوت می‌کند به او بپیوندند. پدر او در دهه‌ی ۲۰، به خاطر سن کم و از سر ناچاری، خود را فردی مستقل از پیشینه‌ی خانوادگی نشان می‌داد. برای مثال، در اوان حکومت او، زندانیان سیاسی آزاد شدند، او بخشی از زمین‌های دربار را به دولت پس داد و ... در مقابل انتقاد از دیکتاتوری پدرش سکوت کرد. اکنون نیز آقای رضا پهلوی هنوز در مسند قدرت ننشسته و برای رهبری خود نیاز به این حجم از دروغ و دشمن‌تراشی ندارد. اختلافاتی را که درون این جبهه هر از چند گاهی پیش می‌آید می‌توان برخورد گرایش راست افراطی با گرایش پوپولیست سلطنت‌طلب دانست.

<sup>۲</sup> به این معنی که وضع غنی و فقیر بهتری شود، اما فاصله میان آن‌ها باقی می‌ماند.

<sup>۳</sup> البته رژیم پنج انواع دیگری نیز دارد: از کار انداختن کامل رژیم فعلی و به همراه آن بی‌ثباتی و جنگ داخلی در ایران از راه تحریم‌ها و بمباران زیرساخت‌های نظامی و اقتصادی کشور و دامن‌زدن به تجزیه تا کوچکترین گروه با کم‌ترین نیرو بتواند بر ایران ویران حکمرانی کند. در واقع مثل سوریه‌ی فعلی. بعید نیست این الگو نیز جزو برنامه‌ی این گروه باشد.

<sup>۴</sup> مورد سوم، رژیم پنج در پاناما در سال ۱۹۸۹ است. اشاره‌ای به این مورد در مقاله Denison نشده است.